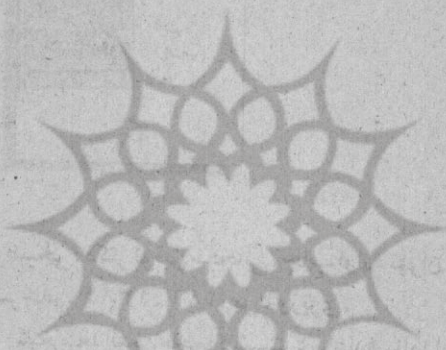


به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

فردوسی، شاهنامه و پیام آن

فردوسی، شاهنامه و پیام آن

دکتر توفیق سبحانی



دانسته‌های متقن و مسلمی که از زندگانی حکیم طوس در دست داریم اندک است. نام و نام پدر و کنیه و لقب کامل او حکیم ابوالقاسم حسن بن علی فردوسی طوسی است. (۱) به احتمال قوی در سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ هجری قمری در روستای پاژ در دو فرسنگی شرق طابران (طوس)، در پانزده کیلومتری شمال شهر مشهد به دنیا آمده است. امروز این روستا را فاز می‌گویند. در سی و پنج یا چهل سالگی، نظم شاهنامه را آغاز کرده، نزدیک سی و پنج سال از عمر خود را صرف تدوین و ویرایش آن کرده است. یک بار نسخه‌ای را در ۳۸۴ هـ به پایان رسانده، تحریر دیگری از کتاب را در ۴۰۰ هـ به پایان آورده و به نام محمود سبکتگین کرده، و در سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ هجری وفات یافته است. مرحوم ملک الشعراء بهار، خلاصه حیات این حکیم بزرگ را به ابجاز تمام در ابیات زیر بیان کرده است:

سیصد و سی یا به سالی کمتر از مادر بزاد
هم به شصت و پنج کرد آغاز دستان گستری (۲)
در او آن چارصد شد اسپری شهنامه اش
یازده سال دگر شد عمر شاعر اسپری
برد سی و پنج سال اندر کتاب خویش رنج
ماند با رنجی چنان گنجی بدین پهناوری

جاذبه اثر جاودانه حکیم طوس «شاهنامه» نگاه بسیاری از پژوهشگران را در طول تاریخ هزار ساله به خود کشیده است. کم نیستند محققانی که عمری را بر سر پژوهش درباره فردوسی و شعر او، گذاشته، جلوه‌های جدیدی از این اثر سترگ را نمایان ساخته‌اند. آخرین اثر در دست انتشار دکتر توفیق سبحانی نیز کتابی است با عنوان «شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی» که مزین به مقدمه‌ای مفصل و ۲۳ صفحه‌ای با عنوان «فردوسی»، شاهنامه و پیام آن» است. دکتر سبحانی در این مقدمه، به زندگی، چگونگی سرایش، محتوا و پیام شاهنامه پرداخته و در نهایت، شیوه کار خویش را به تفصیل توضیح داده است. وقتی از استاد سبحانی تقاضا کردیم سایه دستی در این شماره از او داشته باشیم، از راه لطف، این مقاله را در اختیارمان نهادند. از آنجا که چاپ تمامی مقاله بلند استاد در صفحات محدود کیهان فرهنگی میسر نبود، خلاصه آن را تقدیم خوانندگان گرامی می‌کنیم.



باقت نمی شد و او نمی دانست که تا سرخرمن زندگی را چگونه باید بگذراند. فی الواقع ما هم نمی دانیم که او چگونه زندگی خود را اداره کرده است. اما وقتی «نامور نامه» خود را به پایان رسانده، جاودانگی خود را احساس کرده است:

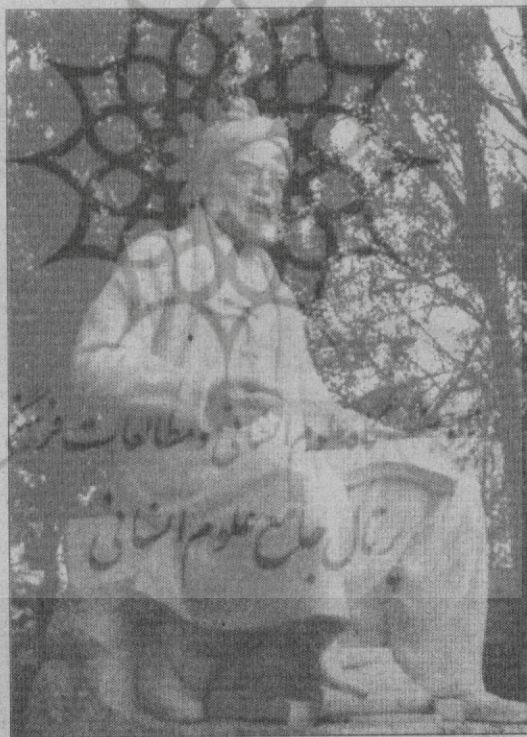
چون این نامور نامه آمد به بن
رمن روی کشور شود پرسخن
از آن پس نمیرم که من زنده ام
که تخم سخن را پراکنده ام
هر آن کس که دارد هوش و رأی و دین
پس از مرگ بر من کند آفرین
درو و آفرین بر آن بزرگ مرد که این «نامور نامه»
به میراث نهاده است. [

شاهنامه، عصاره و چکیده تمدن و میراث فرهنگی قوم ایرانی است. هیچ کتاب دیگری نداریم که پیش های قلب ایران قدیم را به این روشنی و دقت خود ثبت کرده باشد. کتابی انسانی است، نه تنها حماسه ساکنان ایران بلکه حماسه بشر پوینده را می سراید. اگر ایران و گذشته و تاریخش ارزشی دارند، از آن روست که در هر زمان عده ای انسان روزنده و آزاده در آن زندگی کرده اند.

از قرار معلوم، چون یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی بر تخت نشست، دستور داد از روی باب ها و اسناد مضبوط در دربار و رسالات موجود در دست افراد، کتابی در تاریخ پادشاهان ایران تدوین کنند و اطلاعاتی را که در نزد موبدان و بهقنان یافت می شد و در حافظه مطلعان بود، بر آن بیفزایند و تاریخ را تا زمان خود او برسانند. از دو بندی که به دست ما رسیده، دو تن با نام و عنوان «رخان موبدان موبد یزدگرد شهریار و رامین بنده یزدگرد شهریار یاد شده اند. کتابی که این دو تن تحریر کردند موسوم بود به «خودای نامگ» یا «خودای نامه» یعنی کتاب شاهان و شهریاران. این قطع، ترجمه ای از روی یکی از این نسخ فراهم کرد. آن را «سیرالملوک» نامید. بعد از وی، دیگران از ۱۵ هجری به بعد کتاب هایی به عربی و شاید هم به پهلوی تهیه کرده بودند.

پادشاهان سامانی که خود را از نژاد شاهان قدیم ایران می دانستند، طالب بودند که یک تاریخ ایران، زبان دری تهیه شود. در عهد آنان چندین کتاب تدوین شد، بعضی به نثر و برخی به نظم، و غالب آنها به نام شاهنامه، شاید بعضی هم به نام «بستان نامه»، از آن جمله اند: شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد بلخی که ابوریحان از آن نام برده، شاهنامه ابوالمؤید بلخی، و شاهنامه مسعودی روزی به نظم که چند بیت از آن باقی مانده است. دیگر شاهنامه ای به نثر که به دستور ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی، سردار بسیار متهور سامانیان تهیه شد و در محرم سال ۳۴۶ هـ به پایان

□ برخی محققان بر آنند که شاهنامه شصت هزار بیت داشته است و دلیل آورده اند که، در برخی از کتاب های نظم و نثر از قرن ششم و هفتم هجری ابیاتی از شاهنامه نقل و تصریح شده است، که از فردوسی است و آن ابیات امروز در شاهنامه های چاپی نیامده است.



رسید. دیگر ترجمه مختصر «تاریخ الرسل و الملوک» محمد بن جریر طبری که در زمان منصور بن نوح سامانی به وسیله وزیر او ابوعلی محمد بلخی در سال ۳۵۲ هـ انجام گرفت. (۳)

از لحاظ کار فردوسی، شاهنامه ابومنصور طوسی مهم بوده است. خود این کتاب از میان رفته، اما مقدمه آن از برکت شاهنامه فردوسی باقی مانده است. نخست سید حسن تقی زاده متوجه شد که چند صفحه باقی مانده، مقدمه شاهنامه ابومنصور است. بعد مرحوم علامه محمد قزوینی آن را از روی چند نسخه تصحیح کرد و با توضیح به چاپ رساند.

منابع فردوسی لا اقل شامل سه دسته بوده:

۱- منابع رسمی «تاریخ ملوک فرس» که مورد استفاده مورخان و نویسندگان سده های نخستین اسلامی مانند طبری و صاحب «غرر اخبار ملوک فرس» و مسعودی و ابن ندیم نیز بوده.

۲- منابع مستقل داستان های راجع به رستم و داستان سام و گرشاسب.

۳- روایات و داستان های پراکنده شفاهی که در خلال شاهنامه برای تکمیل یا تزیین و تلطیف داستان های اصلی یا به صورت داستان های مستقل گنجانیده شده.

ترکیب مطالب مأخوذ از دسته دوم و سوم، غالباً چنان با مهارت صورت پذیرفته که با فقدان منابع اصلی تفکیک و تشخیص آنها غیرممکن است. (۴) شاهنامه، تاریخ ایران باستان از آغاز تمدن نژاد ایرانی تا انقراض سلسله ساسانیان به دست اعراب است. اگرچه در شاهنامه، اسطوره، افسانه و تاریخ از هم جدایی ناپذیرند، اما از قدیم الایام آن را به سه دوره متمایز تقسیم کرده اند:

۱- دوره اساطیری، دوره ای که بشر اولین گام ها را برای ساختن زندگی برمی دارد این دوره از عهد کیومرث، اولین انسان و اولین شاه آغاز می شود و دوران سلطنت هوشنگ، طهمورث، جمشید، ضحاک و ظهور فریدون را دربرمی گیرد.

۲- دوره پهلوانی یا حماسی، این دوره از قیام کاوه آهنگر شروع می شود و با کشته شدن رستم و پادشاهی بهمن به پایان می رسد.

۳- دوره تاریخی، این دوره از پادشاهی داریا درایان آغاز می شود و از تأسیس سلسله ساسانی تا انقراض آن سلسله پیش می رود.

در شاهنامه، سخنی از هخامنشیان و سلوکیان نیست. فردوسی از اشکانیان هم «به جز نام نشنیده» و «در نامه خسروان» نیز چیزی درباره آنان ندیده است. برخی از محققان، کیانیان و هخامنشیان را با هم تطبیق داده اند. (۵)

تقسیم بندی شاهنامه به سه دوره در ماهیت آن تغییری نمی دهد. دوره اساطیری، بسیار فشرده و رمزی است، دوره تاریخی هم تنها در شاهنامه بازتاب نیافته، در کتب تاریخ و سیر، نظیر: «تاریخ طبری»، «مجمل التواریخ و القصص» و... آن مطالب را می توان یافت. مهم ترین بخش شاهنامه بخش حماسی آن است. برخی از داستان های آن را در هیچ کتاب دیگری نمی توان دید، چنانکه داستان رستم و سهراب در هیچ کتابی جز شاهنامه نیامده است.

فردوسی، گاهی در شاهنامه اشاره کرده است، که کتاب او در شصت هزار بیت است:

ز ابیات غرادره سی هزار
ز اشعار شایسته غمگسار

یا «بود بیت، شش بار بیور هزار»، «به شش بیور

ایاتش آمد شمار». از این رو برخی محققان برآند که شاهنامه شصت هزار بیت داشته است و دلیل آورده اند که، در برخی از کتاب های نظم و نثر از قرن ششم و هفتم هجری ایاتی از شاهنامه نقل و تصریح شده است، که از فردوسی است و آن ایات امروز در شاهنامه های چاپی نیامده است. حمدالله مستوفی؛ مورخ و شاعر نیمه اول قرن هشتم که سه قرن بعد از فردوسی دست به تصحیح شاهنامه یازیده، کوشیده است که به استناد تصریح های فردوسی، نسخه ای کامل از شاهنامه در شصت هزار بیت فراهم آورد. او غافل بوده که فردوسی تعداد پنجاه و چند هزار بیت اشعار خود را به تقریب «شش بیور» بیان کرده، و انگهی در آن روزگار هنوز حساب اعشاری کشف نشده بوده و حساب شستگانی معمول بوده است، عدد شصت واحد کامل شمرده می شده است. امروز چاپ های شاهنامه بیش از پنجاه و دوهزار بیت ندارند. در چاپ مسکو، اگر درست محاسبه کرده باشیم، پنجاه هزار و نهصد و هشتاد و نه بیت آمده که یکهزار و بیست و دو بیت آن هم از دقیقی است. در چاپ های دیگر تعداد یکهزار و شصت و یک بیت از دقیقی نقل شده است.

اگر چه بنای کار ما در این مقدمه بر اختصار است، اما ضروری به نظر می آید که یکی دو نقل قول از پیشینیان بیاوریم تا معلوم شود که چرا به قول مرحوم استاد شهریار: «فردوسی و شاهنامه جاویداند»

نظامی عروضی سمرقندی می نویسد: «... و شاهنامه به نظم کرد... و الحق هیچ باقی نگذاشت، و سخن را به آسمان علیین برد و در عذوبت به ماء معین رسانید، و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است در نامه ای که زال همی نویسد به سام نریمان به مازندران، در آن حال که بارودابه دختر شاه کابل پیوستگی خواست کرد؟

یکی نامه فرمود نزدیک سام
سراسر درود و نوید و خرام
نخست از جهان آفرین یاد کرد
که هم داد فرمود و هم داد کرد
وزو باد بر سام نیرم درود
خداوند شمشیر و کویال و خود
چماننده چرمه هنگام گرد
چراننده کرکس اندر نبرد
فزاینده باد آورد گاه
فشاننده خون زابر سیاه
به مردی هنر در هنر ساخته
سرش از هنر گردن افراخته
من در عجم، سخنی بدین فصاحت نمی بینم و در بسیاری از سخن عرب هم...»

□ در شاهنامه، سخنی از هخامنشیان و سلوکیان نیست. فردوسی از اشکانیان هم «به جز نام نشنیده» و در «در نامه خسروان» نیز چیزی درباره آنان ندیده است. برخی از محققان، کیانیان و هخامنشیان را با هم تطبیق داده اند.

بفرستاد که فردا باید که پیش آیی و خدمتی بیاری، و بارگاه ما را خدمت کنی و تشریف بپوشی و بازگردی. دیگر روز محمود برنشست و خواجا بزرگ (وزیر بزرگ و در اینجا ظاهراً مراد احمد بن حسن میمندی است) بر دست راست او همی راند، که فرستاده باز گشته بود، و پیش سلطان همی آمد. سلطان با خواجه گفت: چه جواب داده باشد خواجه این بیت فردوسی بخواند:

اگر جز به کام من آید جواب
من و گرز و میدان و افراسیاب

محمود گفت: این بیت کراست که مردی از همی زاید؟ گفت: بیچاره ابوالقاسم فردوسی راست که بیست و پنج سال رنج برد و چنان کتابی تمام کرد و هیچ ثمر ندید. محمود گفت: سره کردی که مرا آن یاد آوردی که من از آن پشیمان شده ام. آن آزاد مر از من محروم ماند...» (۶)

دیوان بیگی در «حدیقه الشعرا» خود، دربار فتحعلی خان ملک الشعرا، صبا کاشانی (د گذشته ۱۲۳۸ ه.ق) نکته جالبی نقل کرده است صبا علاوه بر قصاید و اشعار دیگر، دو مثنوی به نام های «شهنشاه نامه» و «خداوندنامه» دارد که اولی

چهل هزار بیت دارد که در سه سال سروده، «خداوندنامه» قریب سی هزار بیت است که سه سال وقت صرف سرودن آن کرده است دیوان بیگی می نویسد: «... از قضیه رحلتش قصه ای عجیب دارم و آن آن است که در چهار روز قبل از وفات خود روزی برادر و کسان اولاد خود را خواسته، صحبت از شعر در میان آورد. آن گاه یکی را گفت: از خداوند نامه ام قدری بخوان، بخواند. بعد دیگری گفت: از شاهنشاه نامه پاره ای برخوان، او نیز بر خواند. پس از آن گفت: شاهنامه فردوسی را هم بیاورید و بعضی از آن بخوانید. حاضر کرده، گشودند، و اتفاقاً اول صفحه این بیت بود که:

شود کوه آهن چو دریای آب
اگر بشنود نام افراسیاب

به محض شنیدن این شعر، حال دگرگون شد و همانا دریافت تفاوت اشعار خود را با استاد کرده مبهوت ماند و حال غشی بر او روی داد. دیگر تکلمی نکرد مهموم و مغموم بماند و اثر مرض از او ظاهر شد و بعد از چهار روز درگذشت.» (۷)

روانش شاد باد که مرد با انصافی بود است، بالاخره در پایان حیات خود دریافته است فردوسی، سی و پنج سال به مثبت کاری جواهرسازی سرگرم بوده است، آری، فردوسی خود و دقیقی را به «دو گوهر فروش» و «کلام ر «گوهر» مانند کرده است. او بر آن بوده است که



محمود که مردی متعصب بود و به شعر دوستی تظاهر می کرد و گروهی شاعر مدیحه سرا و چاپلوس در دربار خود جمع کرده بود «به هندوستان بود، و از آنجا باز گشته بود و روی به غزنین نهاده، مگر در راه متمریدی بود و حصار استوار داشت، و دیگر روز را منزل بر در حصار او بود. پیش او رسولی

دهان گر بماند ز خوردن نهی

از آن به که ناساز خوانی نهی

کسانی که شاهنامه را خوانده اند احساس کرده اند که ابیات حکیم طوس چون جویبار جاری است، نسان از خواندن شاهنامه، ملالی در دل نمی یابد. ما وقتی به سروده دقیقی می رسد، با آن که می داند بیانی از گویندگان بزرگ زبان فارسی است، چون ن روانی را نمی یابد، دلش می خواهد ابیات او را هر چه زودتر بخواند و رد شود.

محتوای شاهنامه: شاهنامه از شاهان پیش از تاریخ، از کیومرث آغاز می شود، کیومرث اولین نسان و اولین شاه است. باددان می جنگد، از پوست جانوران تن پوش تهیه می کند، پسرش سیامک به بست دیوان کشته می شود. دیوان در شاهنامه و گونه اند: دیوان سیاه و دیوان سفید. برخی آنان را ماکنان اصلی ایران می دانند که پیش از مهاجرت ریا بیان در ایران می زیستند، گویا دیوان سیاه در مواحل جنوبی ایران و دیوان سفید در حاشیه دریای

از ندران بودند. هوشنگ پسر سیامک انتقام

در را از دیوان می گیرد. آتش را کشف

می کند، آلات آهنی می سازد و به مردم

شاورزی می آموزد. طهمورث پسر هوشنگ

و ختن جامه و اهلی کردن جانوران را یاد

می دهد، دیوان را مهار می کند و دیوبند لقب

می گیرد و از آنان نوشتن، گرمابه ساختن و

یوار کشیدن می آموزد:

نیشن به خسرو پیاموختند

دلش را به دانش برافروختند

نیشن یکی نه که نزدیک سی

چه رومی، چه تازی و چه پارسی

جمشید، پسر وی آلات جنگی می سازد،

روز جمشیدی از یادگاری های اوست. او

ب فرامی گیرد:

بزشکی و درمان هر دردمند

در تندرستی و راه گزند

همان رازها کرد نیز آشکار

جهان را نیامد چنو خواستار

در دوره او مرگ، پیری، تهیدستی و

دادگری نبود، مردم در سیمای جوانان

هارده ساله می زیستند. جمشید خودبینی

ن کند و ضحاک تازی بر او چیره می شود:

منی کرد آن شاه یزدان شناس

ز یزدان پیچید و شد ناسپاس...

چنین گفت با سالخورده مهان

که جز خویشتن را ندانم جهان

ابلیس به سراغ ضحاک می آید و او را فریب

دهد و بر شانه های او بوسه می زند، از جای بوسه

بوس دو مار سر بر می آورند. به توصیه ابلیس،

زانه مغز دو جوان را به مارهای ضحاک می دادند.

□ شاهنامه، تاریخ ایران باستان از

آغاز تمدن نژاد ایرانی تا انقراض

سلسله ساسانیان به دست اعراب

است. اگر چه در شاهنامه، اسطوره،

افسانه و تاریخ از هم

جدایی ناپذیرند، اما از قدیم الایام

آن را به سه دوره متمایز

تقسیم کرده اند:

۱- دوره اساطیری ۲- دوره

پهلوانی یا حماسی ۳- دوره

تاریخی.

را رهای می کند و در عوض از کاوه می خواهد «محضر» (استشهاد، گواهی) او را امضا کند که ضحاک دادگر است، کاوه گواهی ضحاک را پاره می کند و زیر پا می اندازد و پیش بند چرمی خود را بر سر چوبی می کند و مردم را علیه ضحاک می شوراند:

از آن چرم کاهنگران پشت پای

پیوشند هنگام زخم درای

همان کاوه آن بر سر نیزه کرد

همانگه ز بازار برخاست گرد

مردم به رهبری کاوه با درفش کاویانی به سراغ فریدون می روند. فریدون که پدرش آبتین و گاو پرمایه، دایه او به دست ضحاک نابود شده بودند، درفش کاویانی را به دست می گیرد و بر ضحاک چیره می شود و او را در کوه دماوند زندانی می کند:

بیاورد ضحاک را چون نوند

به کوه دماوند کردش به بند

به کوه اندرون تنگ جایش گزید

نگه کرد غاری بنش ناپدید...

ازو نام ضحاک چون خاک شد

جهان از بد او همه پاک شد

فریدون در اواخر حیات پادشاهی خود را میان سه پسرش سلم، تور و ایرج بخش می کند. ایران را به ایرج می دهد. دو پسر دیگر او از این تقسیم خشنود نبودند، به توطئه ایرج را می کشند. زن ایرج دختری می زاید، فریدون آن دختر را به شوهر می دهد، منوچهر که نوه دختری ایرج است به دنیا می آید. فریدون او را برای انتقام خون ایرج می پرورد. منوچهر انتقام جد خود را می گیرد و سر سلم و تور را به دربار فریدون می فرستد:

چو این کرده شد روز برگشت و بخت

پیزمرد برگ کیانی درخت

کرانه گزید از بر تاج و گاه

نهاده بر خود سر هر سه شاه

پر از خون دل پر ز گریه دوروی

چنین تا زمانه سر آمد بروی...

همان نیکنامی بد و راستی

که کرد ای پسر سود بر کاستی؟

زال، پدر رستم در زمان منوچهر به دنیا می آید، از خاندان رستم جز سام و پدرش نریمان در شاهنامه سخنی نیست. از این رو، قبل از پرداختن به پادشاهی نوذر پسر منوچهر به اختصار به خاندان رستم هم

اشاره می شود:

نسب رستم به جمشید می رسد. چون فره ایزدی

از جمشید دور می شود و ضحاک بر تخت او چیره

می گردد، جمشید در سرگردانی به زابل می رسد.

در زابلستان پادشاهی به نام کورنگ یا گورنگ

آهنگری کاوه نام، که هجده پسر داشت، هفده تن خوراک ماران ضحاک شده بودند، قارن، هجدهمین پسر کاوه هم دستگیر شده بود، که مغزش غذای ماران شود. کاوه به دادخواهی پیش ضحاک می رود. ضحاک که خروش کاوه را می شنود، قارن



سلطنت می کرد. او را دختری به نام سمن ناز بود، دختر عاشق جمشید می شود و با او ازدواج می کند. ضحاک در تعقیب جمشید بود. کورنگ از ترس ضحاک از جمشید و دخترش می خواهد که از زابلستان دور شوند. آن دو به چین می روند. سمن ناز در چین پسری به نام تور به دنیا می آورد. البته معلوم است این تور فرزند فریدون نیست. ضحاک پس از مدتی جمشید را می یابد و او را با آره به دو نیم می کند و سمن ناز هم خود را می کشد، اما تور بزرگ می شود، زن می گیرد و از آن زن پسری به دنیا می آید که او را شیدر نام می نهند. از شیدر پسری به نام تورگ (Turag) یا تورگ (Toworg) به دنیا می آید. تورگ صاحب پسری به نام شم می شود، شم را پسری به دنیا می آید به نام اُثرط یا اُثرط و او صاحب پسری می شود به نام گرشاسب. از گرشاسب و خاندان او فرزندان به وجود می آیند که یکی از آنان نریمان است. نریمان پسری به نام سام دارد. سام پهلوانی است که در شاهنامه

از وی نام برده شده و به نریمان یا نیرم نیز اشاراتی موجود است. سام فرزندی نداشت، مدت ها بعد از پریچهره ای سام را پسری به دنیا می آید که سفید موی است، از اینرو او را زال یا زال زر یعنی سفید موی نامند. سام او را در کوهی رها می کند و سیمرغی او را پرورش می دهد. سرانجام سام به سراغ زال می رود و او را به شهر می آورد و می پردازد. زال که فردی دلاور و خردمند بود، در زابل عاشق رودابه می شود. و از ازدواج آن دو نامورترین پهلوان شاهنامه و ایران، رستم به دنیا می آید.

پس از منوچهر پسر او نوذر به پادشاهی می رسد و به دست افراسیاب تورانی کشته می شود. کینه ایران و توران که به سبب قتل ایرج آغاز شده بود، تازه تر می شود. پس از نوذر با آن که طوس و گسته هم دو پسر نوذر وجود داشتند، چون فرّه ایزدی با آنان نبود، ناگزیر زو پسر طهماسب را در کهنسالی بر تخت می نشاندند، پس از پنج سال گرشاسب پسر او نه سال پادشاهی می کند:

چنین تا برآمد برین سال پنج
نبودند آگه کس از درد ورنج
بشد بخت ایرانیان کند رو
شد آن دادگستر جهاندار زو

پس از وی، چون از تبار شاهان کسی در ایران نبود که شاهی کند، زال رستم را می فرستد که کیقباد را

□ شاهنامه، عصاره و چکیده تمدن و میراث فرهنگی قوم ایرانی است. هیچ کتاب دیگری نداریم که تپش های قلب ایران قدیم را به این روشنی و دقت در خود ثبت کرده باشد. کتابی انسانی است، نه تنها حماسه ساکنان ایران بلکه حماسه بشر پویانده را می سراید.

رستم جوان بود. جنگ ایران و توران در زمان کیقباد در می گیرد، در اولین نبرد رستم کمر بند افراسیاب را می گیرد و بلند می کند، کمر بند پاره می شود و افراسیاب می گریزد و جنگ های ایران و توران سیصد سال ادامه پیدا می کند.

کیکاووس به جای کیقباد می نشیند، او پادشاهی سبکسر است، به جنگ دیوان مازندران می رود، اسیر می شود، به هاماوران می رود با سودابه دختر شاه هاماوران ازدواج می کند، به دست پدرزنش گرفتار و زندانی می شود، یک بار هوس پرواز به آسمان ها به سرش می افتد، با گردونه بی که چهار عقاب گرسنه آن را می کشیدند به آسمان می رود و سقوط می کند. هر سه بار رستم نجاتش می دهد. داستان رستم و سهراب در زمان او رخ می دهد.

این داستان از مشهورترین داستان های شاهنامه است. در بیتی، فردوسی تاکید می کند که:

یکی داستان است پر آب چشم

دل نازک از رستم آید به خشم
و می فرماید:

در بسته را کس نداند گشاد

بدین رنج عمر تو گردد به باد

داستان سیاوش و نامادری او

سودابه نیز از رویدادهای زمان کاورس

است، که سیاوش ناگزیر به توران

پناهنده می شود و در آنجا، ابتدا

جریره دختر پیران وزیر افراسیاب

سپس با فرنگیس دختر افراسیاب

ازدواج می کند و سرانجام بر اثر

حسادت گرسیوز به دست افراسیاب

تورانی کشته می شود. بار دیگر

جنگ های توران و ایران از سرگرفت

می شود. از سیاوش دو پسر بر جای

مانده بود: کیخسرو و فرنگیس و فرو

از جریره. پهلوانان ایران این عهد

رستم، طوس، گیو، فریبرز، گودرز

بیژن بودند. گیو مأمور می شود که

توران برود و کیخسرو را بیاورد

کیخسرو با سختی فراوان به ایر

می رسد و به گرفتن خون پدرش

سیاوش بر می خیزد. داستان بیژن

و منیژه دختر افراسیاب در زمان

کیخسرو رخ می دهد. گرسیوز که پیش

از این از روی بدنهادی سبب قبه

سیاوش شده بود، کاری می کند که

بیژن درون چاهی حبس می شود

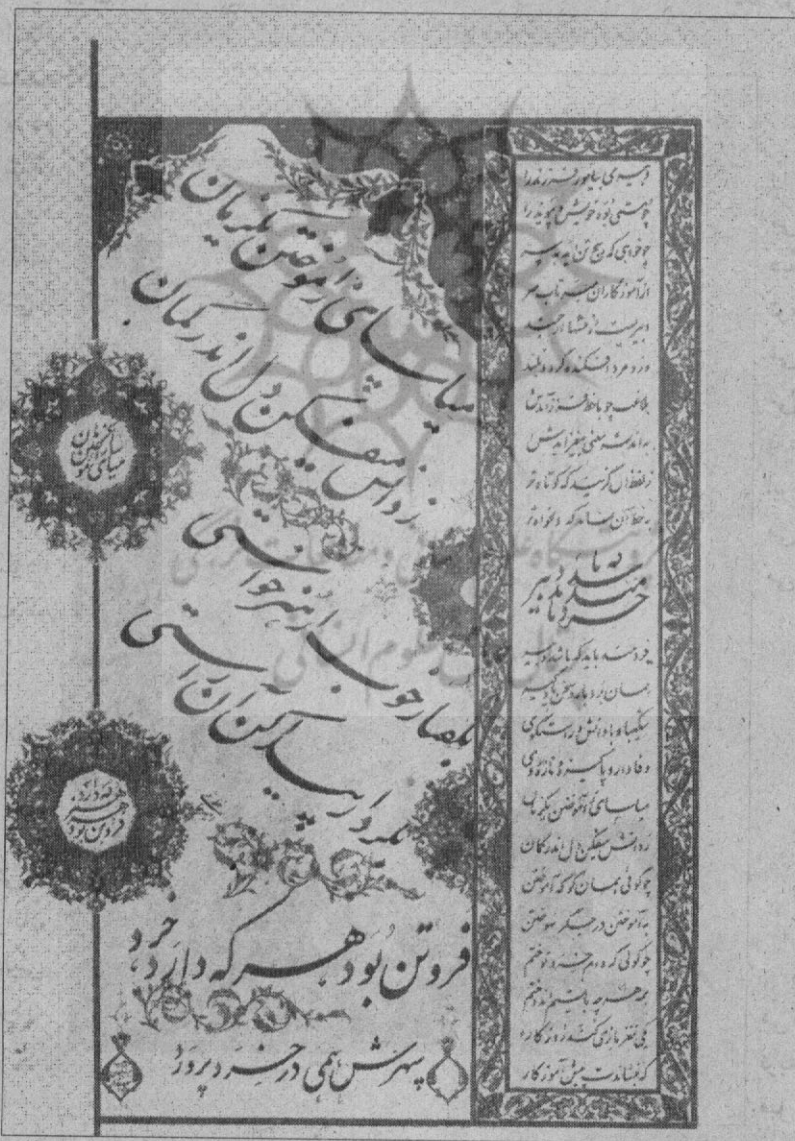
رستم در لباس بازرگانان به توران می رود و بیژن

نجات می دهد.

در آغاز داستان بیژن و منیژه - که به نظر محققان

از سروده های دوره جوانی حکیم طوس است

فردوسی اییاتی در وصف شب سیاه و تاریک افزو



از کوه البرز بیاورد. نه پادشاه که تا گرشاسب به شاهی نشستند، پیشدادیان خوانده شده اند. اما پیشداد در او ستا لقب هوشنگ است زیرا که نخستین واضع قانون بوده است. کیقباد؛ مؤسس سلسله کیانی است. در زمان او

ست که بی نظیر است:

شبی چون شبه روی شسته به قیر
نه بهرام پیدا و نه کیوان، نه تیر
دگر گونه آرایشی کرد ماه
بسیج گذر کرد بر پیشگاه
شده تیره اندر سرای درنگ
میان کرده باریک و دل کرده تنگ
ز تاجش سه بهره شده لاژورد
سپرده هوارا به زنگار و کرد
سپاه، شب تیره بر دشت و راغ
یکی فرش گسترده از پرزاغ
نموده ز هر سو به چشم اهرمن
چو مار سیه باز کرده دهن...
نه آوای مرغ و نه هرای دد
زمانه زبان بسته از نیک و بد
نبد هیچ پیدا نشیب از فراز
دلیم تنگ شد زان درنگ دراز...

جنگ های بزرگ ایران و توران بار دیگر آغاز
می شود. بالاخره افراسیاب که از دست کیخسرو
رویه دختری خود پنهان شده بود، گرفتار می شود و
به سزای کارهای خود می رسد. کیخسرو از
پادشاهی دلسرد می شود. سلطنت را به رغم میل
پهلوانان از جمله زال به لهر اسب می سپارد و خود
در پشت برف و دمه ناپدید می شود.

لهر اسب پسری به نام گشتاسب دارد. از پدر
می رنجد و به روم می رود و در آنجا با کتابیون دختر
پادشاه روم ازدواج می کند. بالاخره به ایران باز
می گردد، لهر اسب پادشاهی را به او می سپارد و
نموده به عبادت مشغول می شود. زردشت در زمان
گشتاسب ظهور می کند. در غیاب گشتاسب که به
ابل رفته بود، ارجاسب پادشاه توران به ایران
می تازد، لهر اسب را می کشد و دختران او را به
مارت می گیرد. اسفندیار پسر گشتاسب پهلوان
ن دوران و مدافع دین زردشت است. در عین حال
پهلوان تاج و تخت است. در این دوران که اسفندیار
توطئه گرم زربند بود، به وساطت جاماست آزاد
شود و به شرط رسیدن به پادشاهی، ارجاسب را
کشت می دهد و برای نجات خواهران به توران
می رود و آزادشان می کند، اما گشتاسب که خود
بفته تر از اسفندیار به پادشاهی بود، به بهانه های
ناگون از سپردن سلطنت به اسفندیار خودداری
ن کند، عاقبت ستاره شناسان به گشتاسب
گویند که مرگ اسفندیار در زابل به دست رستم
ست. گشتاسب، اسفندیار را به زابل می فرستد که
رستم را دست بسته به دربار او بیاورد. اسفندیار به
پیر زال و راهنمایی سیمرغ به دست رستم کشته
شود، اما بدشگونی قتل اسفندیار دامن رستم را
گیرد. زال پدر رستم به پسر گفته بود:
که هر کس که او خون اسفندیار

□ روایات و داستان های پراکنده شفاهی که در خلال شاهنامه برای تکمیل یا تزیین و تلطیف داستان های اصلی یا به صورت داستان های مستقل گنجانیده شده.

چنانکه قبلاً هم اشاره کرده ایم، در شاهنامه
چیزی جز نام از اشکانیان نمی بینیم. دوره تاریخی
شاهنامه با اردشیر بابکان آغاز می شود. از بیست و
هشت پادشاه سلسله ساسانی، از اردشیر، شاپور
ذوالاکتاف، یزدگرد بزه گر، بهرام گور، انوشیروان،
هرمز، خسرو پرویز و یزدگرد سوم نسبتاً به تفصیل
در شاهنامه سخن رفته است. از برخی چون آزر
دخت در یازده بیت و هرمز پسر یزدگرد در هجده
بیت بحث شده است. هر چند این بخش شاهنامه
نیز آمیخته به افسانه و داستان های عاشقانه و پهلوانی
است، اما جاذبه بخش پهلوانی را ندارد، در عوض
سرشار از پند و اندرز و سخنان حکیمانه است.
رشادت های بهرام چویننه که در زمان هرمز پسر
انوشیروان عصیان کرده بود، به کارهای رستم
داستانی شباهت دارد. سرکشی بهرام تا روزگار
خسرو پرویز ادامه پیدا می کند، سرانجام شکست
می خورد و به چین می گریزد و در آنجا کشته
می شود. داستان خسرو و شیرین و حکایت باربد از
داستانهای دلکش این بخش است.

تاریخی نوشت:

۱- نام او و پدرش در ترجمه بنداری به عربی
منصور بن حسن، در تاریخ گزیده حسن بن علی، در
تذکره الشعراء دولتشاه و آشکده آذر، حسن بن
اسحق بن شرف شاه و در مجمع الفصحا، حسن بن
اسحق بن شرف شاه محمد بن منصور بن فخرالدین
احمد بن حکیم مولانا فرخ و... آمده است. درباره
زادگاه، تاریخ تولد، سال تدوین شاهنامه و... نیز
نظریهای گوناگون ابراز شده که اگر همه نقل شود،
سخن به دراز می کشد، در این پیشگفتار، قولی نقل
شده است که محققان در آن تقریباً اتفاق نظر دارند.
علاقه مندان به تفصیل به تذکره ها و کتاب های معرفی
شده در پایان این گفتار مراجعه کنند.

۲- تحقیقات بعدی اثبات کرده است که
فردوسی به طور قطع شاهنامه را در حدود سال ۳۷۰
هجری آغاز کرده است.

۳- در این بخش از زندگی و مرگ پهلوانان در
شاهنامه، محمد علی اسلامی ندوشن، و فردوسی و
شعر او، مرحوم مجتبی مینوی استفاده شده است.

۴- فردوسی و شاهنامه، ص ۱۳ و بعد.

۵- برای آگاهی در این باره به حماسه سرایی در
ایران، ص ۴۷۸ و بعد نگاه کنید.

۶- چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی و
تصحیح مجدد محمد معین، تهران، زوار، ۱۳۳۳،
ص ۷۶ و بعد.

۷- سرچشمه های فردوسی شناسی، ص

بریزد، سرآید برو روزگار
بدین گیتیش شوربختی بود
و گر بگذرد رنج و سختی بود
سیمرغ هم از سرانجام شوم قتل اسفندیار به
رستم آگاهی داده بود، اما پاسخ رستم این بود:
جهان یادگارست و ما رفتی
به گیتی نماند به جز مردمی
به نام نکوگر بمیرم رواست
مرانام باید که تن مرگ راست

و رستم و رخس او به خدعه برادرش شغاد درون
خندقی جان می سپارند، رستم پیش از مرگ با تیری
انتقام خود را از برادر می گیرد.

پادشاهی کیانیان با بهمن، همای، داراب و
دارای سوم و مغلوب شدن وی به دست اسکندر به
پایان می رسد، برخی دارای داراب را داریوش سوم
هخامنشی می دانند که به دست اسکندر پادشاهی او
به پایان می رسد.

دوره اساطیری شاهنامه با قتل رستم خاتمه
می یابد. داستان اسکندر یا روایات ایرانی بیگانه
است و از مأخذ دیگر گرفته شده است. اما ایرانیان
برای آن که بدنامی شکست از اسکندر را بی اثر یا کم
تأثیر کنند گفته اند که شاه ایران دختر پادشاه روم را
به زنی گرفت و پس از مدتی آن زن را که حامله بود،
پیش پدر برگرداند. آن زن پسری زائید. شاه روم او
را پسر خویش خواند و اسکندر نامید، اسکندر در
واقع برادر دارای سوم بود و دارا مغلوب برادر خود
شده بود.